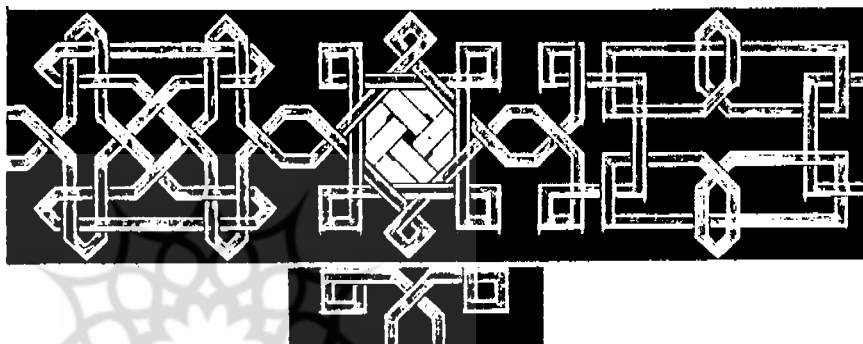


# اخلاق اسلامی

آیه الله مشکینی



## اقتدار روح

روح «فاعل ما یشاء» است. «یفعل ما یشاء»<sup>۲</sup> یعنی هر چه بخواهد می‌کند، حتی کاری که سبب مرگ او شود. در صورتی که اراده کند. محققا بوقوع خواهد پیوست. چه بسا افرادی که تحت فرمان روح خود را از قله کوهی به پایین پرتاب کرده و یا خویشتن را در میان امواج متلاطم دریا انداخته‌اند.

روح دارای چنین قدرتی است و سلطنت او بر این کشور کوچک تن به گونه‌ای است که نظیر آنرا در مقتدرترین حکام و سلاطین نمی‌توان یافت. کدام سلطان است که در کشور خود هر چه اراده کند، تحقق یابد؟

نکته قابل توجهی که در این میان می‌توان یافت، این است که سلطه و حاکمیت روح مثلی از مثل علیای حق است و ما می‌توانیم تسلط خدا بر جمیع موجودات را بطور محسوس تری دریابیم.

خداوند در آسمان و زمین مثل‌های فراوان دارد: «وله المثل الاعلی فی السموات والارض»<sup>۳</sup>.

یکی از این مثل‌های اعلی در زمین مخلوقی است عجیب، به نام روح، که ما می‌توانیم سلطه خداوند بر موجودات را از سلطه روح بر اعضا ادراک کنیم. همانگونه که اراده روح بر اعضا تخلف بردار نیست، اراده تکوینی خداوند موجودات نیز قابل تخلف نمی‌باشد، و آخرین برآن زبانی که بدین جمله گویا شد که:

«من عرف نفسه فقد عرف ربه» — هر که خود را شناخت، خدای خویش را شناخته است.

سلطه خداوند بر موجودات به گونه‌ای است که همه ما سوی الله تحت اراده او هستند: «اولم ینظروا فی ملکوت السموات والارض»!

ملکوت مبالغه در ملک است و ملک و ملک به معنای تسلط است.

«یدبر الامر من السماء الی الارض»<sup>۵</sup> از آسمان تا زمین تدبیر تمامی امور بدست خداست، از این روست که گفته می‌شود:

می‌دهند؛ مثل حرکات دست و پا و قیام و قعود و غیره. تمامی این افعال که افعال اختیاری خوانده می‌شوند، از «ارادة الروح» تکوین پیدا می‌کنند و علت واحده همه این معلومات اراده روح است.

ممکن نیست که روح و نفس، فعلی از افعال اعضا را اراده کند و آن فعل در عالم خارج تحقق نیابد.

فرمان روح نسبت به اعضا همان است که خداوند از آن اینگونه تعبیر می‌کند: «انما امره اذا اراد شیئا ان یقول له کن فیکون»<sup>۱</sup>. یعنی اگر چیزی را اراده کند و بگوید باش؛ محققا ایجاد خواهد شد.

مدتی است موضوع بحث ما روح است. در این بحث پیرامون تسلط روح بر تمامی اعضا و جوارح بدن مطالبی را عنوان می‌کنیم. تسلطی که شما نظیر آنرا در عالم خارج سراغ ندارید. اراده او نسبت به حرکات و سکنات اعضا مطاع و تخلف‌ناپذیر است.

افعال و اعمال جوارح را می‌توان به دو شاخه تقسیم نمود:

- ۱ — افعال غیراختیاری که صدور آنها از اختیار جوارح انسان خارج است؛ نظیر ضربان قلب، تنفس، ترشحات غدد و غیره.
- ۲ — افعال اختیاری که اعضا و جوارح به اختیار و اراده خویش آنها را انجام

«ارادة الله التكوينية لا تتخلف عن المراد»  
— اراده تکوینی حق هیچگاه از مراد تخلف  
نمی‌کند. اراده که تحقق یافت، مراد نیز  
متحقق می‌شود و این مفهوم را از مثال روح  
بخوبی می‌توان دریافت.

اراده تشریحی حق مطلب دیگری است  
که در آن اراده ما نیز مؤثر است، یعنی  
خداوند خواسته است که اراده ما نیز در این  
مورد تأثیرگذار باشد، از این رو اراده تشریحی  
دنیا پراز تخلفاتی است که از «ارادة الله  
التشریعیة» سرچشمه می‌گیرد و مسئولیت این  
تخلفات با ماست که زمینه انحرافات  
گونگون را در آنها فراهم می‌کنیم.

در اینجا لازم است به نکته مهمی اشاره  
کنم و آن این است که بین تسلط روح بر  
اعضا و تسلط خدا بر موجودات دوتفاوت  
اساسی وجود دارد؛ اولین تفاوت این است  
که امکان دارد روح انسان به بعضی از امور  
فرمان دهد اما اعضا فرمان نبرند، مثلا  
پاره‌ای از آنها فلج باشند و از عهده دستور  
برنیابند. در سلطنت خدا که بر تمامی  
جزئیات و مصادیق عالم وجود  
حکمفرماست، چنین معنایی به چشم  
نمی‌خورد. ذرات عالم امکان همه تابع ارادة  
الله هستند و معقول نیست که حتی کره‌ای از  
کرات آسمانی از سیطره اراده خدا خارج  
شده و فرمان نبرند.

تفاوت دیگری که در این میان به چشم  
می‌خورد این است که سلطه روح بر اعضا،  
سلطه حادث است. زیرا روح خود حادث  
است و سلطه آن بر بدن نیز حادث و مسوق  
به عدم می‌باشد، اما سلطه‌ای که خداوند بر  
عالم وجود دارد، سلطه عظیم و قدیم است.

به هر حال، هر چند ما از درک حقیقت  
روح عاجزیم، لکن سلطه و قدرت او بر  
حکمفرمایی مطلق بر اعضا و جوارح، قابل  
اغماض برده و جیزی نیست که بتوان آنرا  
نادیده گرفت.

مسئولیت بسیار خطیر ما این است که  
مواظب باشیم این موجود شریف مقدس، که  
از امر رب سرچشمه گرفته است، متصف به

یکی از بدترین و فبیح‌ترین صفات — امر به  
سوء — نگردد. که اگر چنین شود، دستورات  
روح نسبت به اعضا وارونه شده و همان  
می‌شود که خداوند در قرآن فرموده است:  
«ان النفس لامارة بالسوء الا ما رحم ربی».<sup>۶</sup>

اینجاست که باید بیمارستانی را پیدا  
کرد و این بیمارروحي را در آن معالجه نمود.  
این بیمار شوق اقامه نماز ندارد، مناجات  
در ذائقه او لذت بخش نیست، خلوت با خدا  
حلاوتی برای او ندارد و از سجده طولانی  
لذت نمی‌برد.

چگونه می‌شود که بعضی از عوام  
این چنین از عبادت و مناجات لذت می‌برند  
و ما چنین نیستیم.

فقط! من برای بعضی از دوستان نقل

**\* بعضی گمان می‌کنند که تنها  
انبیا و اولیا خلیفة الله هستند؛  
خیر اینگونه نیست، اصولاً خدا  
بشر را نیافرید مگر اینکه  
خلیفة الله شود.**

کرده‌ام که من بیمارستانی سراغ دارم که در  
آن قلب را جراحی می‌کنند، این قلب  
شیطانی را بیرون می‌آورند و یک قلب  
رحمانی به جای آن می‌گذارند که تا آخر عمر  
عرضه بدارد: «الهی اذقنی حلاوة  
محبتك»، «الهی اذقنی حلاوة مناجاتك».

می‌دانید این دارالشفای کجاست؟ حرم  
مطهر حضرت نامن الائمه امام رضا سلام الله  
علیه.

ابتدا که انسان وارد می‌شود سلام  
می‌گوید به «مالك البيت» و «صاحب  
البيت» که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله  
است: «السلام علی رسول الله، امین الله  
علی وجهه و عظامی امره، الخاتم لماسبق،  
والفتاح لما استقبل، والمهمین علی ذلك  
کله».

سلام بر آن وجود اقدس که گذشته‌ها را  
باید امضا کند و آینده‌ها زیر نظر او باشد،  
مهمین کتب و رسل و حافظ همه است.

این زیارت مخصوص درب بیرونی حرم  
علی بن ابیطالب علیه السلام است. که در  
حرمهای همه ائمه علیهم السلام خوانده  
می‌شود.

آن مکان مقدس دارالشفاست و مقلب  
القلوب است و چنانچه انسان قابلیت داشته  
و خود را ضایع نکرده باشد، می‌تواند دل را  
راهی آنجا کند. نیازی به سفر نیست، شما  
می‌توانید روح خویش را پرواز دهید و در  
هر کجا که هستید بگویید: «اشهد انک تشهد  
مقامی و تسمع کلامی و ترد سلامی».

حوزه‌های علمیه دارالشفاهای دیگری  
هستند که می‌توانند انقلاب قلوب ایجاد  
کنند؛ آنجا که از صبح تا غروب، تمامی  
گویندگان و محصلین و طلاب و مدرسیین  
سخن از دین و شریعت می‌گویند و ندای قال  
الصادق و قال الباقر در آنجا برپاست.

اگر چنانچه گناه در ذائقه ما شیرین و  
عبادت در ذائقه مان تلخ است، متأسفانه  
بیماریم و باید درصدد معالجه خویش  
برآییم.

بعضی گمان می‌کنند که تنها انبیا و ائمه  
علیهم السلام خلیفة الله هستند و سایر انسانها  
از رسیدن به مقام خلیفة اللهی محرومند؛  
خیر، اینگونه نیست همین روحی که مورد  
بحث ماست، خلیفة الله است و اصولاً  
خداوند بشر را نیافرید مگر اینکه خلیفة الله  
شود. «انی جاعل فی الارض خلیفة».

انسانها همه خلیفة الله هستند، لکن  
خلافت به دوگونه است: «خلافة التشریعیة  
و خلافة التکوینیة»

خلافت تکوینی خداوند از آن کسانی  
است که ایمان به خدا و تقوی دارند و به  
اصول و فروع دین و ارزشهای الهی پابند و  
معتقدند. چنین افرادی خلفای تکوینی خدا  
بر روی زمین هستند.

البته خلافت تکوینی از شرایط خلافت  
تشریحی است و آن خلافتی است که از

جانب خدا به کسی مقروض شده باشد. کسی که قدرت اداره یک شهر را نداشته باشد، مقام فرمانداری و استانداری به او نمی دهند. برای خلافت تشریحی لیاقت ذاتی لازم است و این لیاقت را کسی جز انبیا و اولیا دارا نیست.

به آیاتی از قرآن در این زمینه توجه فرمایید؛ این آیه در مورد حضرت آدم است: «ثم اجتباها ربه فقتات علیه» خداوند آدم را برگزید و او را (به خلافت تشریحی) برای نبوت انتخاب نمود.

و یا در آیه دیگر که به حضرت داوود خطاب می کند: «یا داوود انا جعلناك خليفة في الارض» یعنی من تورا خلیفه (تشریحی) خود بر روی زمین قرار دادم.

و همچنین در آیه ای که حضرت موسی مخاطب است: «وانا اخترتك فاستمع لمایوحی» من تورا (به عنوان جانشین تشریحی خویش) برگزیدم، پس آنچه به تو وحی می شود بشنو.

و یا در جمله دیگری که به خاتم رسل صلوات الله علیه و آله می فرماید: «یا ایها النبی انا ارسلناک شاهدا و مبشرا و نذیرا» ای رسول حق، من تورا (به رسالت تشریحی) شاهد و مبشر و نذیر خود قرار دادم.

ما چنانچه بتوانیم خلافت تکوینی خویش را تحکیم و تقویت کنیم، به مقامی خواهیم رسید که خلیفه تشریحی خداوند

**\* اراده تکوینی حق هیچگاه از مراد تخلف نمی کند. اراده که تحقق یافت، مراد نیز متحقق می شود.**

شویم و نیابت حضرت بقیة الله را به ما بدهند. خداوند با کسی خویشاوندی ندارد. گناهان را ترک کنید، بر تزکیه و تهذیب مراقبت کنید و خود را آلوده نکنید، پس از

اندک مدتی این مقام را به شما ارزانی می دهند.

مطالبی که گفته شده، مقدمه ای بود برای نقل روایتی از حضرت علی علیه السلام که حضرت در آن میزان عظمت و بزرگی گناهان را بیان می فرماید:

علما در تصانیف خویش ضمن معرفی گناهان کبیره ارتکاب آنها را مسقط عدالت انسان می شمردند و بس از بیان گناهان صغیره نیز می گویند که اصرار بر این سخ گناهان نیز آدمی را از عدالت ساقط می کند.

اما در منطق حضرت علی علیه السلام نکته ای بالاتر و والاتر وجود دارد که حضرت ضمن این حدیث به آن اشاره می فرماید: «اعظم الذنوب ما صغر ذنب صغر عند صاحبه». بزرگترین گناه، گناهی است که انسان آنرا کوچک پنداشته و بی اعتنا از کنار آن بگذرد.

یکی از مهمترین امراض روحی انسان، کوچک شمردن گناه است. از این رو در روایت وارد شده که اگر مؤمن گناهی انجام دهد، آنرا همچون کوهی عظیم می پندارد که می خواهد بروی او ساقط شود و پیوسته ناراحت است تا از این حالت بیرون آید و این خود نشانه مراقبت نفس و توجه به حق است.

امام زین العابدین علیه السلام در اوایل دعای مکارم الاخلاق چنین می فرماید: «... و عمرنی ما کان عمری بذلة فی طاعتک». یعنی خداوند مرا عمری بده تا آنرا در راه تو مصرف کنم.

این جسم و بدن من «بذله» در طاعت تو باشد. بذله را به لباس کار تعبیر می کنند. یعنی حضرت می خواهد بفرماید بدن من لباس کار تو باشد، لباس کار کارمندی که پیوسته در دستگاه تو کار می کند.

مرحوم شیخ آقا بزرگ تهرانی، این پیر مریض فرتوت که همه عمر خویش را در راه حق مصرف کرده، آنگاه که به کتابخانه می رفت، کتب گوناگون را برداشته استنساخ می نمود و حاشیه می نوشت و آنگاه که نیاز

به استراحت داشت، عباي خویش را زیر سرش می گذاشت و می خوابید. کسی که این استراحت اوست همه وجودش «بذله فی طاعة الله» گردیده و لباس کار خدا شده است.

حضرت سجاد آنگاه می فرماید: «فاذا کان عمری مرتعا للشیطان فاقضنی البیک قبل ان یسبق مقتک الی...» خداوند، اگر روزی محیط وجود من مرتع و چراگاه شیطان گردید، قبل از آنکه گناهانم سبب غضب و

**\* حضرت علی علیه السلام می فرماید: بزرگترین گناه، گناهی است که انسان آنرا کوچک پنداشته و بی اعتنا از کنار آن بگذرد.**

سخط تو بر من گردد، مرا بسوی خویش فرا خوان و قبض روحم کن.

پیامبر گرامی نیز در این باره جمله ای دارد که می فرماید: «ان الله اذا اراد بعبده خیرا جعل ذنوبه بین عینیه مثلته». اگر خدا بنده ای را دوست داشته باشد، گناهان او را پیش چشمانش محسوس می سازد و او پیوسته نگران است از اینکه چرا این گناه از او سرزده است.

مؤمن همواره بیمناک است برای روزی که او را بیاورند و در حضور تمامی انسانها مؤاخذه و مفتضح کنند. همان چیزی که امام سجاد با ترس و بیم از آن یاد می کند: «اللهم لا تفضحنی علی رؤس الاشهاد».

چهل سال انسان را نگاه می دارند و مذمت می کنند: چرا فلان چیز را خوردی؟ چرا به فلان کس نگاه کردی؟ چرا فلان سخن را گفتی؟ چرا به فلان جا رفتی؟ چرا فلان لباس را پوشیدی؟ چرا با رفیق نااهل عقد رفاقت بستی؟ چرا رعایت آبروی مردم نکردی؟ چرا از امکانات خدا بهره بردی اما

برای خدا کار نکردی؟

برادران و خواهران گرامی! گناه در دیدگاه شما کوچک نباشد.

کوچکترین گناهان را مهمترین جرائم به حساب آورید تا شاید از شرف نفس نجات پیدا کنید.

در بینش والای پیامبر گرامی اسلام روح مؤمن پس از گناه همچون گنجشکی است که به تازگی او را گرفته و در قفسی محبوس کرده باشند. او چگونه ناراحت است و از این طرف به آن طرف قفس می‌پرد و فریاد می‌کند؟ مؤمن نیز همین گونه ناراحت و بیقرار است: «روح المؤمن اشد از نکاضاً بعد المعصية من المصفور في قفصة».

اگر خدای نا کرده مرتکب گناهی شدید، ناراحت باشید؛ این ناراحتی چاره کننده است. آیا جان ندارد آدمی از سقوط خود نزد خدای تعالی ناراحت شود؟

گاه سجده‌ای کنید و در آن این جملات لطیف و زیبا را بیان نمایید: «الهی البستی الخطایا ثوب مذلتی و جللتی التباعدمنک لباس مسکنتی». یعنی خدایا گناهانم لباس ذلت بر اندام روحم پوشانده و دوری تو مرا به مسکنت و خواری دچار ساخته است؛ ای خدای مهربان، توبه‌ام را بپذیر.

و یا همچون حسین بن علی‌ه السلام بگویند: «اقبل لی یا قابل السحرة لفرعون». ای کسی که سحرة فرعون را بخشیدی ما را نیز بپذیر و از جرم و تقصیرمان درگذر.

• بی نوشتها:

- ۱- سوره یس، آیه ۸۲
- ۲- سوره آل عمران، آیه ۴۰
- ۳- سوره روم، آیه ۲۷
- ۴- سوره اعراف، آیه ۱۸۵
- ۵- سوره سجده، آیه ۵
- ۶- سوره یوسف، آیه ۵۳
- ۷- سوره بقره، آیه ۳۰
- ۸- سوره طه، آیه ۱۲۲
- ۹- سوره ص، آیه ۲۶
- ۱۰- سوره طه، آیه ۱۳
- ۱۱- سوره احزاب، آیه ۴۵

نیست؛ طبیعت با انسان بی هدف سر جنگ دارد.

طبیعت رمز جان است و گلشن راز.

ساعتی با دم خطیبی می‌کند

ساعتی سنگم ادیبی می‌کند

باد با حرفم سخط‌ها می‌کند

سنگ و کوهم فهم اشیا می‌کند

بهار، فصل بیداری و تلاش است زیرا کاهلی با طبیعت

بیگانه است. بهار، موسم آشتی و صفاست؛ چشمه از کوه به

دشت پا می‌گذارد و بلبل به باغ و پروانه به گلستان و... انسان نیز

نمی‌تواند همچنان مکدر و دلتنگ بماند. طبیعت با تنگ نظری

نمی‌سازد؛ وسعت بیکرانه آسمان بهاری بردلتنگی انسان‌ها

می‌خندد. بیهوده نیست که انسان‌های بزرگ با آسمان مأتوسند.

امسال بهار طبیعت همراه بهار قرآن (رمضان) با خیر

مضاعف آمده است. طبیعت، سجاده خلقت است و قرآن

تسبیح آفرینش؛ این دو بهاران زندگی را قدر بدانیم. رمضان ماه

مغفرت و رحمت و برکت است و بهار فصل جوشش و رویش و

حرکت. رمضان ماه گناه سوزاست و بهار، فصل چاره‌ساز. این

دو بهاران مبارک باد.

سالهاست که سرزمین ما «همیشه بهار» است و ملت ما

«بهار آفرین». لاله‌ها از خون شهیدانمان رنگ می‌گیرند و

شقایق‌ها از گرمی و صفای آنان با داغ می‌رویند. سرزمین ما

معبد عشق و محراب عبادت است؛ دشتی است غریب که با

شقایق‌های داغ و لاله‌های خونین دوستی دیرینه دارد، باغی

است وسیع و سبز که چشم به چشمه احسان خورشید دوخته

است، رودی است رنگین از خون شهیدان که در بستر سرد زمانه

جاری است. باید در آن وضوی خون گرفت و به نماز عرفان

ایستاد.

باید از ایمان جوشان و عقل جستجوگر و پای مهاجر و

دست جهادگر و هم سرمایه‌های آفرینش که به بهای امانت و

مسئولیت ارزانی بشر است، یاری جُست تا هر آنچه که ویران

شده، دوباره بنا کرد و هر آنچه که فراموش شده، به یاد آورد.

سعید آرمی